

معنا شناسی «رب» در نظام تعالیم وحی

درآمد: واژه «رب» در قرآن برای حق تعالی با کمیت زیاد به کار رفته و به لحاظ کیفی در فهم - به ویژه فهم پیوسته - تعالیم قرآن در صدر وحی قرار دارد. اگر بگوییم تمام معارف قرآن با این واژه پیوند معنایی دارد - به ویژه آن که اطلاق ربوبیت حقتعالی را در نظر آوریم - گزاف نگفته ایم به قول برخی از مفسران که می گویند:

«این اسم شریف، منزلت والایی در کتابهای آسمانی به ویژه در قرآن - که مہمین بر همه کتابهاست - دارد. این واژه از امتهات اسمای مقدسه همانند واژه حی و قیوم است. بلکه این کلمه به تنهایی، بنیان و اصل برای همه نامهای حقتعالی است چون مشتمل بر اسما و اوصاف خالق، علیم، قدیر، مدبر، حکیم و غیره است.»^۱

برخی دیگر از مفسران بر جایگاه «توحید ربوبی» در رسالت انبیا نظر انداخته، می نویسند:

مدار تبلیغ پیامبران و محور درگیری آنان با دشمنان «توحید ربوبی» است. برخی از معارف دینی که از مقوله جهان بینی است تنها ثمره علمی دارد. مانند: اعتقاد به وجود «واجب الوجود» و «توحید خالقیت»، بر خلاف توحید ربوبی که برای انسان مسؤلیت ساز است و او را به عبادت و اطاعت خالقش که همان ربّ اوست، فرا می خواند.^۲

واقعیتی که در این جا باید به آن اذعان کرد این است که درک حقیقت این واژه بسی دشوار و برای راهیابی به آن باید انبوهی از آیات را در نظر آوریم.

نوعاً مفسران فریقین در تفسیر آیه دوم سوره حمد که می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به بررسی لغوی و کاربردی معنای «رب» پرداخته اند. با وجود تنوع در تعریف این اصطلاح، هرگاه دیدگاه های شیعه و اهل سنت را با یکدیگر مقایسه کنیم، تفاوت محسوسی به چشم نمی بینیم. هر چند به نظر می رسد تعداد قابل توجهی از مفسران هر دو فریق از چند نکته ی اساسی به ویژه از نگاه پیوسته و نظام مند به تعالیم وحی در تحلیل این واژه غافل مانده اند که در ادامه بحث به آن ها خواهیم پرداخت.

ابتدا به فهرست کوتاهی از کاربردهای این واژه در لغت نظر می افکنیم.

معنای لغوی واژه «رب»

«رب» از ربّ یربّ - مثل مدّ یمدّ - از باب نصر ینصر یا ربّ یربّ از باب ضرب یضرب است. ربّ را صفت مشبیه از رب مانند خشن یا ربّ مانند حسن دانسته اند.

^۱. سبزواری، مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۲۴.

^۲. جوادی آملی، تفسیر تسنیم: ج ۱، ص ۳۵۲.

مفسران نوعاً به ذکر معانی لغوی این واژه اشاره می کنند و از آن اثر می پذیرند. این واژه در لغت به معنای «سید مطاع»، «مصلح»، «مالک»، «صاحب» به کار رفته است.

«سید یا سید مطاع» در این شعر از لُبید بن ربیعہ که می گوید:

و أَهْلَكَنْ يَوْمًا رَبَّ كِنْدَةَ وَ ابْنَه
وَ رَبَّ مَعَدٍّ بَيْنَ خَبْتٍ وَ عَرَعَرٍ^۱

رَبَّ كِنْدَةَ به معنای سید كِنْدَةَ است.

و نیز آیه شریفه می فرماید: «أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ» (یوسف/۴۱) که آن را به معنای سید دانسته اند.

مرد **مصلح** را نیز «رَبِّ» می گویند. شاهد آن در این شعر از فرزددق است که مربوط را به معنای اصلاح شده به کار برده است.

كانوا كَسَالِيَةً حَمَقَاءَ اذ حَقَنْتَ
سِلَائِهَا فِي اَدِيمٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ^۲

«رَبِّ» به معنای «صاحب» در این شعر از ابی ذؤیب که سروده است:

قد ناله رَبُّ الْكِلَابِ بِكَفِّهِ
بِيضٌ رَهَابٌ رَشِيهِنَّ مُقَزَّعٌ^۳

گاهی این کلمه به معنای **مالک** به کار رفته که در پرسش پیامبر اکرم به شخصی آمده است «أَرَبُّ إِبِلٍ أَنْتَ أَمْ رَبُّ غَنَمٍ؟»^۴

معنای دیگر درباره این واژه «مقیم» است که باز در روایت پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فَقْرٍ مُرَبٍّ أَوْ مُلَبٍّ» یعنی فقر ثابت و پایدار.^۵

اساساً برخی از مفسرانی که به ریشه این واژه اشاره کرده اند آن را از «تربیت» می داند و چنین معنا می کنند: «التربية : هي تبليغ الشيء كماله شيئاً فشيئاً، تربيت رساندن چیزی به کمال آن به صورت تدریجی است». در این صورت ماده اصلی این کلمه «ر.ب.ی» است که در آن «یا» قلب به «با» شده است مانند «د.س.و» که «واو» در آن قلب به «س» شده و در آن ادغام گردیده است.

به همین رو آنان بر این باورند که «رَبِّيَّتُهُ» و «رَبِّيَّتُهُ» به یک معناست.^۶ کاربرد آن ها در باب تفعیل نیز که «رَبَّاه» از ماده «ر. ب. ی» و «رَبَّيَّه» از ماده «ر. ب. ب» است به یک معنا و مترادفند.

معنا شناسی «رَبِّ» در دیدگاه قرآن پژوهان

۱. ر. ک: طبری، جامع البیان: ج ۱، ص ۶۲؛ طوسی، تبیان: ج ۱، ص ۳۱. (خَبْت و عَرَعَر نام دو مکان است)

۲. طبری، جامع البیان: ج ۱، ص ۶۲؛ طوسی، ج ۱، ص ۳۱، (سَلَأُ السَّمْنَ به معنای عالجه است)

۳. طبرسی، مجمع البیان: ج ۱، ص ۹۵.

۴. رازی، روض الجنان: ج ۱، ص ۲۷.

۵. همان: ج ۱، ص ۲۷ و نیز نک: ابن اثیر، النهایه: ج ۲، ص ۱۸۱.

۶. ر. ک: طوسی، التبیان: ج ۱، ص ۳۲؛ طبرسی، مجمع البیان: ج ۱، ص ۹۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن: ج ۱، ص ۱۳۷.

مجموع دیدگاههای ارباب لغت و قرآن پژوهان را درباره معنای اصطلاحی واژه «رب» - که صفت برای حقتعالی قرار گیرد - می توان به دو گروه کلی تقسیم کرد، گروهی که اصل این واژه را از ماده «ر. ب. ب» دانسته، مالکیت را به عنوان بن مایه اصلی در معنای «رب» لحاظ می کنند و یا اساساً ربّ را تنها به معنای «مالک» می دانند. و گروهی که «رب» را به معنای «تربیت» در نظر گرفته اند یا این معنا را در بن مایه اصلی این واژه لحاظ می کنند. این گروه تصریح می کنند که ربّ از ماده «ر. ب. ب» مترادف و هم معنا با «ر. ب. ی» است.

گروه اول: معنای ربّ بر محور مالکیت - بیش تر مفسران شیعی در گروه اول قرار می گیرند. آنان «رب العالمین» را با لحاظ معنای «مالک» چنین تبیین می کنند.

«مالکُهم الحقیقی» مالک حقیقی هستی^۱ «المالک لتدبیرهم» آن کس که مالک تدبیر تمام شئون عالمیان است.^۲ «المالک المدبّر» مالکی که مدبر است؛ «المالک المدبّر او المربی»^۳، مالکی که تدبیر امور مملوک - یعنی نظام هستی - می کند یا آن را می پروراند؛ «مالکهم و سائسهم، ای مدبر امورهم علی ما ینبغی»^۴، مالک آنها و سیاست کننده آنها، یعنی تدبیر کننده امور آنان آن گونه که سزاوار است. «مالک مدبری که برای اصلاح و تربیت شایسته و بایسته اقدام می کند»^۵.

«السید المالک»، سروری که مالک هستی است.^۶ و «مالک و صاحب هر چیزی که به تربیت و اصلاح آن می پردازد»^۷

در بین لغت پژوهان و مفسران اهل تسنن نیز این معنا رواج دارد. آنان «رب العالمین» را به معنای: «مالک عالمیان»^۸ «مالک جمیع الخلق من الانس و الجن و الملائکه و الدواب و غیرهم»، مالک همه مخلوقات از انسان و پری و

^۱ عاملی، بهاء الدین، العروة الوثقی: ص ۱۱۲؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق: ج ۱، ص ۴۳.

^۲ طوسی، التبیان: ج ۱، ص ۳۲-۳۳.

^۳ طباطبائی، المیزان: ج ۱، ص ۲۱.

^۴ بلاغی، الاء الرحمن: ج ۱، ص ۵۵.

^۵ سبزواری، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۶.

^۶ صادقی، الفرقان: ج ۱، ص ۹۴.

^۷ طبرسی، جوامع الجامع: ج ۱، ص ۶.

^۸ مکارم شیرازی، نمونه: ج ۱، ص ۵۴.

^۹ ر. ک: هروی، الغریبین: ج ۳، ص ۶۹۷؛ زمخشری، الکشاف: ج ۱، ص ۱۰؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن: ج ۱، ص ۱۳۶؛ ابن جوزی، زاد

المسیر: ج ۱، ص ۱۸؛ طنطاوی، تفسیر الوسیط: ج ۱، ص ۱۷؛ ابیاری، الموسوعه القرآنیة: ج ۹، ص ۴۹.

فرشته و جنندگان و دیگران^۱.... می دانند. جمعی دیگر در همین طیف تنها معنای مالکیت و تصرف مالک را در این تعبیر کافی ندانسته، تعبیر دیگری برای این اصطلاح به کار برده اند مانند این تعبیر: «مالک و مستحقّه و صاحبه» مالک هستی و دارنده حق و صاحب هستی؛ «مالک متصرف»^۲ و در لغت که به معنای سرور و نیز تصرف کننده برای اصلاح به کار رفته می تواند درباره حقتعالی نیز به درستی به کار رود^۳، میبدی رب العالمین را «خالق الخلق و سیدهم و مالکهم و ألقائم بأمورهم، آفریننده خلقان و دارنده ایشان، و سازنده کار و روزی رسان به ایشان» دانسته است.^۴ برخی نیز مانند تفسیر «الکشف و البیان» آن را به معنای «خالق الخلق و مُبدئهم و مالکهم و القائم بأمورهم، آفریننده همه هستی، پدیدآورنده، مالک و بر پا برای اداره همه امور هستی، دانسته اند»^۵

در تفسیر «فی ظلال القرآن»، واژه «رب» به معنای «مالک متصرف للاصلاح و التریبه»، مالکی که تصرف در همه امور مملوک خود دارد تا آن ها را سامان دهد و اصلاح و تربیت کند، آمده است.^۶ طبری نیز پس از آن که رب را در کلام عرب به سه معنای: «سید مطاع، سروری که از او پیروی می شود» و «المصلح للشی، اصلاح کننده چیزی» و «مالک للشی، مالک چیزی» می داند و برای آن شواهد شعری می آورد، می گوید: سایر معانی برای «رب» در کلام عرب به همین سه وجه بر می گردد. آن گاه درباره معنای رب به عنوان صفت برای حقتعالی می نویسد:

«السید الذی لا شیهة له و لا مثل فی سُؤدده و المصلح أمرِ خلقه. بما أسبغ علیهم من نعمة و المالك الذی له الخلق و الامر؛ رب العالمین، سیدی است که هیچ کس در سیادت همسان و همانند وی نیست و مصلحی است که امر خلق را با نعمت هایی که بر آنها سرازیر کرده، سامان می دهد و مالکی است که همه آفرینش از عالم خلق و عالم امر ملک مطلق اوست»^۷.

^۱ محلی و سیوطی، تفسیر الجلالین: ج ۱، ص ۴.

^۲ فیروز آبادی، بصائر ذوی التمییز: ج ۳، ص ۲۹.

^۳ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم: ج ۱، ص ۴۴.

^۴ میبدی، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۱۲.

^۵ ثعلبی، الکشف و البیان: ج ۱، ص ۱۰۹.

^۶ سید قطب، فی ظلال القرآن: ج ۱، ص ۲۳.

^۷ ابن جریر، جامع البیان: ج ۱، ص ۴۸.

گروه دوم: معنای رب بر محور تربیت - جمعی از اهل سنت و برخی از مفسران شیعی در این گروه قرار دارند. آنان معنای «تربیت» را در واژه «رب» لحاظ می کنند. بلکه عده ای از آنان «رب» را مترادف با «تربیت» و آن را به معنای رساندن هر چیزی به حد کمال در خور آن، به صورت تدریجی، دانسته اند.^۱ در این صورت اطلاق واژه «رب» بر حق تعالی از باب وصف اسم به مصدر خواهد بود که برای مبالغه به کار می رود. مانند: «زید عدل» و یا مصدر به معنای صفة مشبیه است.

در این گروه این تعاریف را برای رب العالمین می بینیم: «مُنْشَاءُ الْخَلْقِ وَ مُرَبِّيًا لَهُمْ وَ مُصْلِحَ لَشَأْنِهِمْ^۲»، ایجاد کننده هستی و پرورش دهنده و اصلاح گر همه امور آفرینش؛ «السَّيِّدُ الْمُرَبِّيُّ الَّذِي يَسُوسُ مَنْ يُرَبِّيهِ وَ يُدَبِّرُ شَأْنَهُ»^۳؛ سرور، پرورش دهنده، آن کسی که کار فردی که تحت تربیت اوست، سیاست می کند و شئون او را (برای رشد) تدبیر می نماید. در تفسیر «لطائف الاشارات» آن را به معنای «سید و سرور و نیز تربیت کننده خلق و اصلاحگر امور بندگان» دانسته و هر کدام از اجزای هستی را به مرتبه خود از تربیت و اصلاح حق تعالی بهره مند می داند.^۴ تفسیر «تیسر الکريم الرحمن» نیز رب را به معنای «مربی جمیع عالیمان» دانسته و انواع مربی گری حق تعالی را نسبت به مخلوقات شرح داده است.^۵

جمعی دیگر از مفسران بین معنای مالک و تربیت و اصلاح جمع کرده، همه را درباره معنای رب العالمین امکان پذیر دانسته اند.^۶

و بالاخره جمعی دیگر تطبیق یکسان از همه یا اکثر کاربردهای لغوی «رب» را برای حق تعالی امکان پذیر دانسته اند. مانند دیدگاه بحرال محیط که تمام معانی «سید، مالک، ثابت، معبود، مصلح - و حتی - صاحب و خالق»^۷ و یا ابوالفتوح رازی که همه معانی «صاحب، مربی، سید، مالک و مصلح»^۸ را برای کلمه «رب» در مورد حق تعالی به کار برده اند. در میان برخی از مفسران به این فهرست واژه «اله» را افزوده و آن را برای معنای رب برتر دانسته اند چون این معنا تنها به خداوند اختصاص دارد.^۹

۱. ر. ک: بیضاوی، انوار التنزیل: ج ۱، ص ۲۸؛ قاسمی، محاسن التأویل: ج ۱، ص ۲۲۷؛ طیب، اطیب البیان: ج ۱، ص ۹۹؛ آلوسی، روح المعانی:

ج ۱، ص ۱۳۰؛ طالقانی، پرتوی از قرآن: ج ۱، ص ۸. مراد از تفسیر تسنیم نیز همین معنا است. جوادی آملی، تفسیر تسنیم: ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. طبرسی، مجمع البیان: ج ۱، ص ۹۷.

۳. مراغی، تفسیر المراغی: ج ۱، ص ۳۰.

۴. قشیری، لطائف الاشارات: ج ۱، ص ۴۷.

۵. آل سعدي، تیسیر الکريم الرحمن: ج ۱، ص ۳۵.

۶. بغدادی، لباب التأویل: ج ۱، ص ۱۹.

۷. اندلسی، بحر المحيط: ج ۱، ص ۳۳.

۸. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان: ج ۱، ص ۶۶.

۹. ابن جزی، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل: ج ۱، ص ۶۴.

در میان مفسران عده ای اندک نیز «رب» را به معنای «خالق خلق»^۱ و یا آن را بر گرفته از تعبیر «ربّ فلان بالمكان و أربّ مترادف با كَبَّ و أَلَبَّ» می دانند، یعنی «فلانی در آن مکان ماندگار شد و ثابت ماند» پس حقتعالی را ربّ گویند چون دائم الوجود است همواره بوده و خواهد بود.^۲

بررسی و ارزیابی دیدگاه ها

رب بر محور مالکیت: به نظر می رسد ربّ آن گاه که برای حقتعالی به کار رود، مترادف با مالک - در صورتی که صفت مشبّه باشد - یا به معنای مالکیت صرف - در صورت معنای مصدری - نیست. همان گونه که مترادف با معنای سید، مطاع و مصلح نیز مترادف نمی باشد چون:

اولاً: هر اسمی به ویژه اسماء حقتعالی در کتاب و سنت در معنای خود مستقل اند و هر کدام به نوبه خود حاکی از صفت و کمالی در حقتعالی است که در دیگری نیست.^۳ به همین رو، نمی توان آن ها را به جای یکدیگر به کار برد.

ثانیاً: مواردی که لغویین و یا مفسران به عنوان دلیل برای معنای «مالک» ذکر می کنند قابل مناقشه است. به طور نمونه آنان به سخن صفوان به ابی سفیان که می گوید: «لأنَّ يَرْبَنِي رجلٌ من قريش أحبَّ إلي من ان يَرْبَنِي رجلٌ من هَوازن»^۴ و به حدیث پیامبر اکرم که - طبق این نقل - به مردی فرموده اند: «أربُّ إبلٍ أنتَ ام ربُّ غنم» و وی جواب می دهد: «من كلُّ أتاني الله فاكثَرَ و اطيب» استناد می کنند.^۵ در این مورد ربّ به معنای مالک صرف و مترادف آن نیست؛ بلکه در آن ها تدبیر و سیاست امر مملوک نیز نهفته است. راغب نیز قول صفوان را به معنای مالک نمی داند و آن را به معنای تربیت گرفته است.^۶ به همین رو گفته نمی شود: مالک و عبد بلکه می گویند مولی و عبد و همین طور کاربرد این واژه در «ربّ المال» و «ربّ الدین» که مصباح اللغة آن را به معنای مالک صرف دانسته، تام نیست.^۷ بلکه در این مثال ها، تدبیر در امر مال و دین نیز إشراب شده است. خود صاحب مصباح

^۱ قمی، تفسیر منسوب به قمی: ج ۱، ص ۲۸.

^۲ میبیدی، کشف الاسرار: ج ۱، صفح ۱۲۱؛ و نیز روض الجنان که از قول حسین بن فضل آن را نقل کرده و می گوید: «در خبر از رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده که گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فَقْرٍ مَرْبٍّ أَوْ مُلْبٍّ أَيْ مَقِيمٍ». ر. ک: رازی، روض الجنان: ج ۱، ص ۶۸.

^۳ برای توضیح بیش تر ر. ک: ملکی میانجی، مناہج البیان: ج ۱، ص ۱۱۰.

^۴ این سخن صفوان بن امیه به ابوسفیان است هنگامی که مسلمین در نخستین وهله در جنگ حنین گریختند. ر. ک: النهایه لابن اثیر: ج ۲، ص

۱۸۰.۱

^۵ ر. ک: رازی، روض الجنان: ج ۱، ص ۶۷.

^۶ راغب، مفردات: ص ۳۳۶.

^۷ چون سیاق آیه با تعبیر «معاذالله» و «انه لا یفلح الظالمون» از پناه بردن به حقتعالی و عدم درستکاری ظالمان سخن می گوید که با مسأله بردگی وی تناسب ندارد و خود حضرت یوسف نیز در آیات ۳۹ و ۴۰ نیز آریاب متفرق را ابطال و آنها را نام های بی حقیقت و الفاظ بی معنا می داند. راغب نیز «رب» در این آیه را برای حقتعالی می داند و این معنا را سزاوارتر به حال یوصف بر می شمرد. (ر. ک: راغب، مفردات الفاظ القرآن: ص ۳۲۷)

اللغة درباره معنای تعبیر «رَبُّ زَيْدٌ الْأَمْرُ رَبًّا» می نویسد: «اذا ساسه و قام بتدبيره، چون آن امر را سیاست و به تدبير آن قیام کند» به همین رو، شاید بتوان گفت کسی که چیزی را خریداری کرده، لحظه ی خرید از آن نظر که مالک شده به وی «رَبّ المال» نمی گویند بلکه اگر وی تصمیم به فروش یا هبه و هر نوع تصرفی کرد می گویند: وی صاحب اختیار است تا در آن چه مالک است، تصرف کند.

ثالثاً: در کاربرد قرآنی این واژه نیز صرف معنای ملکیت (یا ملکیت صرف) به چشم نمی خورد. از این موارد سخن حضرت یوسف در موضع پیشنهاد زلیخا است که می فرماید: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف/۲۳) «گفت پناه به خدا همانا او پروردگار من است و به من مقامی نیکو عطا کرده و هرگز ستمکاران رستگار نگردند» مراد حضرت یوسف از «رَبّ» - بر خلاف آن چه که برخی از مفسران می گویند - حقتعالی است نه آن کسی که او را خریداری کرده است. بر فرض هم که مراد وی حقتعالی نباشد همانند مواردی دیگر است که در این سوره به کار رفته است مانند این تعبیر که می فرماید: «أُمَّا أَحَدُكُمْ فَيَسْتَمْتِ رَبَّهُ» (یوسف/۴۱) یا «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف/۴۲) حضرت یوسف با زبان آن زمان و همسان با درک زندانی سخن می گوید آنان خریدار بردگان و نیز فرعون مصر را رَبّ به معنای مالک مدبر خود می پنداشتند. و یا آن که مراد حضرت یوسف از «رَبّ» در این موارد «سید، مطاع، سائس و ...» است.

همان گونه که برخی از مفسران مانند شیخ طوسی نیز «رَبّ» در این آیات را به معنای «سید» دانسته اند.^۱ پس نمی توان از اطلاق کلمه رَبّ به معنای مالک در سوره یوسف به معنای رَبّ درباره حقتعالی راه یافت. اگر بر فرض بخواهیم این کلمه را مترادف با مالک محسوب کنیم باید به عناصر نهفته در مالکیت توجه کنیم و جنبه صیانت و حفاظت یا دست کم نموده ی مالک را نسبت به دارائیش در نظر آوریم تا نوعی تدبیر نسبت به دارایی اش ملحوظ شود؛ در این صورت به آثار ملکیت و لوازم آن عنایت شده است.

علامه طباطبایی با تحلیل از تعبیر مالک درباره حقتعالی، معنای تدبیر را از آن استنتاج کرده می نویسد:

«الملك هو نوع خاص من الاختصاص و هو نوع قیام شیء بشیء یوجب صحت التصرفات فیه... و هذا فی الاجتماع معنی وضعی اعتباری غیر حقیقی... و الذی یمكن انتسابه الیه تعالی بحسب الحقیقة هو حقیقة الملك دون الملك الاعتباری الذی یبطل ببطلان الاعتبار و الوضع.

و من المعلوم ان الملك الحقیقی لا ینفک عن التدبیر فان الشیء اذا افتقر فی وجوده الی شیء — فلم یستقل عنه فی وجوده — لم یستقل عنه فی آثار وجوده، فهو تعالی، ربّ لما سواه لان الربّ هو المالك المدبر و هو تعالی کذا لک»^۲

^۱ ر.ک: طوسی، التبیان: ج ۱، ص ۳۲.

^۲ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱، ص ۲۱.

در واقع علامه طباطبایی معنای «مالک» را برای ربّ از کاربرد آن در فرهنگ عرب اخذ کرده و سپس با تحلیل واژه ملکیت، تدبیر نهفته در آن را آشکار ساخته اند. این تدبیر در آثار وجودی اشیا، نمایان گشته است. برخی از دانشمندان نیز با التفات به این امر، اطلاق معنای مالک بر ربّ را به این دلیل می دانند: «المالک، یحفظ ما یملکه و یربّه، مالک دارائش را حفظ می کند و آن را به رشد و کمال می رساند»^۱

پس اگر ربّ را به معنای مالک بدانیم باید لوازم ملکیت را در این واژه در نظر آوریم. ملکیت به معنای سلطنت که لازمه و اقتضای آن ظهور آثار مسلط بر مملوک است که با تدبیر او صورت می پذیرد.

جمعی از مفسران فریقین نیز که در تعریف «ربّ» افزون بر کلمه «مالک» واژه های «سید، صاحب، مُصلح و ...» را به کار برده اند لابد امر تدبیر در این واژه ها را در نظر داشته اند. همان گونه که - ملاحظه شد - عده ای از آنان با تعبیر «مصلح لشأنهم، المصلح امر خلقه» و یا با تعبیر «السید المرئی الذی یسوس من یربّه و یدبر شئونه» به این امر تصریح کرده اند. چون شأن سید و سرور، تدبیر و قیام به شئون زیردستان و «صاحب» نیز قیام به برخی از نیازهای همراه خود است. مصلح نیز، تدبیر و قیام برای اصلاح امور را آشکارتر می نمایاند. در تفسیر منسوب به ابن عربی نیز به لوازم معنای مالکیت توجه کرده که نوشته است: «معنای ربوبیت حقتعالی: اختصاص ذاتی پدیدآورندگی، حفظ و حراست و مدبریت همه هستی است»^۲

حاصل آن که نباید واژه «ربّ» را مترادف با مالک، سید، مصلح، صاحب بدون در نظر آوردن شأن تدبیری یا تربیتی آنان دانست. اطلاق کلمه «ربّ» در کاربردهای لغوی آن نیز - که مورد استناد برخی از لغت پژوهان بود - ناظر به شأن تدبیری و تربیتی آنها است. به گونه ای که نمی توان از این شأن غافل ماند.

ربّ بر محور تربیت: قول دوم مفسران فریقین - که تعداد قابل توجهی از اهل سنت از آن طرفداری کرده اند - ربّ را به معنای تربیت دانسته اند. آلوسی این معنا را قول مشهور دانسته و از قول بعضی از محققان، آن را حقیقت در این معنا می داند.^۳

آنان می گفتند: «الرّب، مصدر بمعنی التریبه و هی تبلیغ الشیء الی کماله تدریجاً و صف به للمبالغة کالعدل و إمّا صفة مشبهة من ربّه، یربّه مثل تمّ، یتّم»، ربّ، مصدر به معنای تربیت یعنی: رساندن چیزی به حد کمالش به طور تدریجی است. اگر این مصدر به صورت وصف به کار رود برای مبالغه است. مانند «زید عدل» که برای بیان مبالغه در عدالت

^۱. مانند شیخ بهائی در العروه الوثقی، ص ۱۱۲؛ ابن عجبیه در البحر المدید: ج ۱، ص ۵۴؛ بیضاوی در انوار التنزیل: ج ۱، ص ۲۸؛ عاملی، الوجیز

فی تفسیر القرآن العزیز: ج ۱، ص ۵۲.

^۲. ابن عربی، تفسیر منسوب به ابن عربی: ج ۱، ص ۸۱.

^۳. رک: آلوسی، روح المعانی: ج ۱، ص ۱۳۰.

زید به کار می رود. و یا آن که صفت مشبیه به معنای «مُرَبِّ» می باشد. به همین رو، آن را در معنای فارسی «پروردگار» گفته اند.

این دسته از مفسران که رَبَّ را مشتق از تربیت می دانند چنین می آورند: «اصل الربّ، التریبه. و رَبَّته و رَبَّیته و رَبَّته و رَبَّیته» به یک معنا است. ادله این گروه عبارت است از: یک: استناد به قول عرب: آنان می گویند عرب استناد آنان بر این نظریه قول عرب است که به گوسفندی که تازه زاییده «الرُّبَّی» می گوید. چون این گوسفند، «رُبَّی و لَدَّها، بچه اش را می پروراند» و همین طور به ابر «رَبَّابه، و جمع آن را رَبَّابٌ» می دانند، چون ابر «عَرَبُ النبت، گیاهان را می رویاند» همین طور عرب می گوید: «رَبَّ یربّ، رَبَّاً و ربوباً و رَبَّابَةً فَهُوَ رَبٌّ مَثَلُ بَرٍّ و طَبٌّ» و نیز قول شاعر که گفته است:

یربّ الذی یأتی من الخیر إیّته
إذا فعل المعروف زاد و تمّما

این ادله و نظایر آن^۱، معنای تربیت را برای رَبَّ توجیه می کند.

دو: استناد به قرآن: دلیل قرآنی این گروه بر این معنا کلمه «ربائب» در آیه شریفه «وَ رَبَائِبُكُمُ اللَّائِی فِی حُجُورِكُمْ» (نساء/۲۳) است. «ربائب» جمع «ربیبه» به دختر زن اطلاق می شود؛ لتربیه الزوج لها، چون همسر زن وی را تربیت می کند.^۲

افزون بر این ادله بنا به قول آلوسی معنای تربیت برای رَبَّ در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» تناسب بیشتری با پیام آیه دارد. وی می نویسد:

«إن مختارنا أنسب بالمقام لان التریبه اجل النعم بالنسبه الی المنعم علیّه و ادلّ علی کمال فعله تعالی و قدرته و حکمته، تدلک علی ذلک الاثار و ما فیها من الاسرار: معنایی که ما برگزیدیم با موقعیت آیه [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ] تناسب بیش تری دارد. چون تربیت بزرگترین نعمت نسبت به کسی است که به او نعمت داده شده است و نیز دلالت آشکارتری بر کمال فعل و قدرت و حکمت حق تعالی دارد، این ادعا با تأمل در آثار وجود و اسرار هستی، نمایان می گردد»^۳

ابن عاشور نیز چنین می آورد:

«و الاظهر انه مشتق من رَبَّه من رَبَّاه و سَاسَه لا من «رَبَّه»». معنی ملکه لأنّ الأوّل أنسب بالمقام هنا اذ المراد انه مدبر الخلائق و سائس امورها و مبلّغها غایة کمالها: رَبَّ را مشتق از رَبَّه به معنای او را تربیت و سیاست

^۱ ر.ک: فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز: ج ۳، ص ۲۹؛ طوسی، تبیان: ج ۱، ص ۳۲؛ ابن اثیر، نهاییه: ج ۲، ص ۱۸۰؛ رازی، روض الجنان: ج ۱، ص

۲۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن: ج ۱، ص ۱۳۷.

^۲ ر.ک: راغب، مفردات، ص ۳۳۷؛ طوسی، تبیان: ج ۱، ص ۳۲؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن: ج ۱، ص ۱۳۶.

^۳ ر.ک: آلوسی، روح المعانی: ج ۱، ص ۱۳۰.

کرد، بدانیم درستر از این است که آن را به مالک او شد، معنا کنیم. چون معنای اول با سیاق تناسب بیشتری دارد، چرا که مراد خداوند از «رب العالمین» این است که او مدبر همه آفریده ها و تدبیر کننده امور آن ها و رساننده به انتهای کمال آن هاست.»

سپس چنین ادامه می دهد:

«و لانه لو حمل علی معنی المالك لكان قوله تعالى بعد ذلك « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » كالتأكيد و التأكيد خلاف الاصل و لا داعی الیه هنا: افزون بر آن اگر آن را به معنای مالک بدانیم آیه « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » در حکم تأکید خواهد بود که خلاف اصل است [اصل، عدم تأکید است] و در این جا دلیلی بر این امر نیست.^۱

ادله و شواهدی که این دسته از مفسران برای معنای رب اقامه کرده اند نا تمام است چون:

اولاً: به نظر می آید ادله این گروه، مصادره به مطلوب است. آنان «ر. ب. ب» را مترادف با «ر. ب. ی» - که به نظر آنان به معنای تربیت است - به عنوان پیش فرض در نظر گرفته اند. آن گاه مثال هایی را ذکر می کنند که از ماده «ر. ب. ی» می باشد. اما در کلام آنان دلیلی بر این امر که چرا «ر. ب. ب» مترادف با «ر. ب. ی» است و یا آن که «یا» در آن قلب به «با» شده^۲، به چشم نمی خورد.

ثانیاً: لغت شناسان معروف مانند صاحب مقایس اللغة و صحاح اللغة، این معنا (تربیت و رساندن چیزی به حد کمال آن) را برای «رب» نسبت به شواهد یاد شده در کلام عرب نیاورده اند.

فراهیدی در کتاب «العین» و ابن فارس در «مقایس اللغة»، «رَبَاب» - به معنای ابرها - و نیز «رَبِّي» - به معنای گوسفندی که تازه زاییده - را به لزوم و اقامت معنا کرده، می نویسد: «يقال اربت السحابة بهذه البلدة: اذا دامت. و ارض مَرَب: لا يزال بها مطر و لذلك سُمي السحاب رباباً: ابر در این شهر ماندگار شد و زمین همواره از باران برخوردار است. به همین رو، به ابرها، رباب به معنی ماندگار گفته می شود»^۳

هروی نیز «رَبَابَه» را به معنای ابری گرفته که اجزایش با یکدیگر جمع و تألیف شده اند.^۴

مصباح اللغة نیز «رب» را به معنای سیاست و تدبیر کردن دانسته، می نویسد:

هنگامی که گفته می شود «ربّ زيد الامر رباً» من باب قتل: اذا ساسه و قام بتدبيره... و قيل لبنت امرأة

الرجل: ربيبة... لانه يقوم بها غالباً تبعاً لأمرها و الجمع ربائب: این تعبیر از باب قتل به این معنا است، زيد

^۱. ابن عاشور، تحرير و تنوير: ج ۱، ص ۱۶۵.

^۲. ر.ک: آلوسی، روح المعانی: ج ۱، ص ۱۳۰.

^۳. ر.ک: فراهیدی، ترتيب كتاب العين: ج ۱، ص ۶۴۰؛ ابن فارس، مقایس اللغة: ص ۳۵۶ و نیز نک: ابن اثیر، نهاية: ج ۲، ص ۱۸۰.

^۴. ر.ک: هروی، الغریبین: ج ۳، ص ۶۹۹.

آن کار را سیاست و برای تدبیرش اقدام کرد... به دختر همسر مرد، ربیبه می گویند چون مرد به امور وی نیز به پیروی از امور مادرش، اقدام می کند. جمع این کلمه ربائب است.^۱

مقایس اللغة نیز می نویسد: «رَبِّ فُلَانٍ ضِعْفَتَهُ: اذا قام على إصلاحها؛ هنگامی که بر اصلاح آن کار قیام می کند.» کتاب صحاح نیز «رَبِّتِ الْقَوْمَ» را به معنای سُسْتُهُم ای كُنْتُ فَوْقَهُمْ و رَبِّ الضَّيْعَةِ را به معنای اصلحها و أُمَّهَا آورده است.^۳

ثالثاً: آن چه که این گروه از مفسران از قول عرب نقل کرده اند یعنی: «رَبِّ، يَرْبُّ، رَبًّا و رَبُّوًّا و رَبَابَةً فَهُوَ رَبٌّ» جملگی از ماده «ر.ب.ب» است و اگر آن را هم معنا با «رَبِّي» بدانند و بگویند: «رَبِّيَّة و رَبَّاه به یک معناست» بدون مستند و مخالف با قول لغت شناسان معروف است.

پس در عرف لغت پژوهان مشهور «ر. ب. ب» مترادف با «ر. ب. ی» نیست و دلیلی هم در این باره به چشم نمی خورد. آنان نوعاً معنای تدبیر و سیاست کردن را برای این واژه پیشنهاد می کنند. البته در خصوص حقتعالی، بنا به حکمت بالغه اش که تدبیر تکوینی برای همه اجزای هستی و تدبیر تشریحی برای موجودات مختار - مانند انسانها و پریان - را عهده دار است جملگی در قوس صعود برای تربیت اجزای آفرینش یعنی رساندن آنها به حد کمال واقعی آنها خواهد بود. اما این ربوبیت در قوس نزول نیز - که در تمام شئون و اجزای هستی حضور دارد - از معنای تربیت بیرون می رود - که خواهید دید - و مفسران از آن غافل مانده اند.

رابعاً: از همین جا ضعف ادعای آلوسی و ابن عاشور برای معنای رَبِّ آشکار می شود که همواره رساندن به حد کمال را بزرگترین نعمت و متناسب با سیاق آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» دانسته اند. توضیح بیش تر در این باره را خواهید دید.

حاصل آن که دلیلی بر این که رَبِّ از ماده «ر. ب. ی» و مترادف با مصدر «تربیت» باشد و یا از آن اخذ شده باشد در دست نیست.

باز پژوهشی معنای «رَبِّ» در قرآن

نگاه مفسران در تحلیل واژه «رَبِّ» به عنوان صفت برای حقتعالی نگاهی نظام مند و پیوسته به تعالیم وحی نیست. آنان بر اثر تجزیه نگری و گسسته بینی به آموزه های قرآن، رَبِّ را به معنای «مالک» به عنوان صفت ذات و «تربیت» را به عنوان صفت فعل در نظر گرفته اند. اگر با نگاه پیوسته به تعالیم قرآن بنگریم ضمن آن که به ناتمامی دیدگاه مفسران پی می بریم، می توانیم معنای درست این واژه را با توجه به نکات زیر تحصیل کنیم:

^۱ فتویمی، مصباح اللغة، واژه «رَبِّ».

^۲ ابن فارس، مقایس اللغة: ص ۳۵۶.

^۳ جوهری، الصحاح: ج ۱، ص ۱۳۰ (ماده ر. ب. ب.).

یک: آیاتی از قرآن، تعبیر «ارباب» را درباره پندار مشرکان و اهل کتاب به کار برده است. پرسش در این جا این است که بت پرستان چه تلقی از واژه ارباب داشته اند که معبودهای خود را «رب» می نامیدند - که جمع آن «ارباب» است - حضرت یوسف علیه السلام نیز به هم زندانیان مشرک خود می گوید: «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ **اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**» (یوسف/۳۹) بت پرستان عصر پیامبر خدا نیز الهه های خود را رب و جمع آن را ارباب می نامیدند. همان گونه که غاوی بن ظالم یا عباس بن مرداس می گوید:

أَرْبَ يَبُولُ الثَّلْعَابُ بِرَأْسِهِ لَقَدْ هَانَ مَنْ بَالَتْ عَلَيْهِ الثَّلْعَابُ^۱

و به بت العزى، الربّة می گفتند.^۲

این بت ها در پندار مشرکان، مالک صرف یا تربیت کننده بت پرستان نبودند، بت پرست خود را مملوک آنها نمی دانست و از آن ها رسیدن به کمال تدریجی - و غیر تدریجی - نمی طلبید بلکه از آنها انتظار تدبیر و سیاست زندگی در جلب منفعت و دفع ضرر داشت. یعنی: بت پرست هر بتی را به نوبه آن بت، مالک تدبیر سود و برطرف کننده زیان در زندگی اش می دید. از این رو - در پندار خود - به آن بت، سمت ربوبیت می بخشید. - توضیح بیش تر در این باره خواهد آمد - رسالت انبیا این نبود که به مشرکان بگویند: ارباب متفرق، تربیت شما را به عهده ندارند و این سراب و پندار است که گمان می برید که آنها شما را به لحاظ جسمی از نطفه به سوی جسم کامل می پروراندند و به لحاظ معنوی و روحی، شما را به کمال می رسانند، بلکه آمدند به آنان بگویند: مدبر شما در تمام ابعاد تکوینی جسمی و تشریحی روحی، تنها و تنها همان خالق شماسست که خدای یکتای بی همتاست و در این تدبیر هیچ شریکی ندارد. پس شرک در ربوبیت فاقد منطق عقلی و فطری است.

دو: قرآن کریم در نقد و ابطال پندار اهل کتاب درباره دیدگاه آنان نسبت به اُحبار و رهبان می فرماید: «اتَّخَذُوا **أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**» (توبه/ ۳۱) «آنان [یهودیان و مسیحیان] دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را ارباب به جای خداوند اتخاذ کردند در حالی که مأمور نبودند جز آن که خدای یگانه را که معبودی جز او نیست پرستند. او منزّه است از این که به او شرک ورزند»

در مصادر شیعی و سنی، روایاتی فراوان درباره ارباب شدن احبار و رهبان و در نتیجه شرک ورزیدن اهل کتاب، نقل شده است. مضمون این روایات چنین است: عوام اهل کتاب در برابر دانشمندان و راهبان سجده نمی کنند یا برای آنان نماز و روزه یا دیگر عبادات را انجام نمی دهند، ولی چون خود را بدون قید و شرط در اختیار آنان

^۱ التحریر والتنوير، ج ۱، ص ۱۶۵.

^۲ ر. ک: ابن اثیر، النهایه: ج ۲، ص ۱۸۰؛ ابن عاشور، التحریر و التنوير: ج ۱، ص ۱۶۵.

قرار داده از احکام آنان پیروی می کنند. قرآن، از این پیروی غیر مشروع و نامعقول تعبیر به «عبادت» کرده است. در روایات می خوانیم:

«أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ آنان [احبار و رهبان] حلال خداوند را برای ایشان حرام و حرام او را حلال کردند و مردم پیروی کردند. پس آنان را [ارباب خود گرفتند و] معبود خود قرار دادند بی آن که بدانند»^۱

اهل کتاب احبار و رهبان خود را «رب» تلقی می کنند و به آنان سمت ربوبی می بخشند که با توجه به روایات به این معنا است آنان را مالک حلال و حرام و مدبر این امر می پندارند نه آن که آنان را مالک رقبه و یا رساننده خود به حد کمال بنامند.

در آیه شریفه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (آل عمران/ ۶۴) و آیه شریفه «وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا...» (آل عمران/ ۸۰) دستور به عدم اتخاذ فرشتگان و انبیا و نیز یکدیگر به عنوان «رب» داده است این اتخاذ برای تربیت (یعنی: ایجاد چیزی از مرحله ای به مرحله دیگر تا حد کمال) و یا مالکیت صرف نیست بلکه ظاهراً - با توجه به آیه قبلی - مراد اعطای مقام مدبریّت استقلالی در شئون زندگی است که در آن به فرشتگان، انبیا و دیگران، شأن ملکیت و تسلط در تدبیر می بخشند.

سه: قرآن، رسالت حضرت موسی (ع) را درباره فرعون چنین می آورد: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى * وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى» (نازعات / ۱۷-۱۹) «به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است * پس به او بگو آیا دوست داری دل از طغیان بشویی و به پاکی رسی * و آیا سر آن داری که تو را به شناخت پروردگارت راه نمایم تا از او بیم داشته باشی و بندگی اش کنی» حضرت موسی (ع) نیز پیام حقتعالی را می رساند و معجزات خود را به وی می نمایاند اما موضع فرعون چنین است: «فَكَذَّبَ وَ عَصَى * ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى * فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات / ۲۱-۲۴) «پس فرعون رسالت موسی را دروغ انگاشت و او را نافرمانی کرد * سپس پشت کرد [و برای مبارزه با رسالت موسی] به تلاش برخاست * آن گاه مردم را گرد آورد و ندا در داد * و گفت: منم برترین پروردگار شما»

حضرت موسی می خواهد فرعون را به پروردگارش رهنمون کند تا از مقام پروردگار بترسد اما او از سر استکبار، تکذیب و نافرمانی می کند و خود را «رب اعلی»، رب برتر می خواند. مراد فرعون از این تعبیر

^۱ این مضمون در مصادر شیعی از کتابهای کافی، محاسن برقی، تفسیر عیاشی با چند طریق، تفسیر [منسوب به] علی بن ابراهیم قمی و احتجاج طبرسی نقل شده است (ر. ک: بحرانی، البرهان: ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱) در مصادر سنی نیز این مضمون از مسند احمد بن حنبل، سنن ترمذی، جامع البیان ابن جریر نقل شده است (ر. ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۳۴۸)

چیست؟ و از پیام حضرت موسی (ع) که می فرماید: «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشِي» چه دریافتی دارد؟ با سیری در آیات قرآن پیرامون منش فرعون می توان تا حدودی به این معنا پی برد: فرعون، خود را تنها «إله» دیگران می دید و می گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص/۳۸)، فرمانروایی در مصر را ملک مطلق خود می پنداشت: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف / ۵۱) و بر این پندار بود که دیگران را جز به راه رشد، هدایت نمی کند «... وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر / ۲۹). کسی بدون اجازه وی حق انتخاب نداشت. «...أَمْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ» (اعراف / ۱۲۳) وی اهل مصر را در چند گروه متفرق قرار داد «... وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» (قصص / ۴) فرعون که به حقانیت رسالت حضرت موسی و دعوت وی به ربوبیت حقتعالی یقین داشت، پذیرش آن حقیقت را منافات با این منش ها می دید و از آن سر باز می زد. آیا مراد فرعون از این که می گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» تنها یکی از تعبیر مالک، سید، مصلح، مربی و ... است یا آن که خود را - دست کم - مالک مدبر مصر و اهل آن در همه ابعاد می پنداشت. که بدین گونه سخن می گفت و عمل می کرد؟

چهار: به نظر می رسد بتوان از زبان مبارک حضرت موسی علیه السلام معنای «رب» را نسبت به حقتعالی دریافت. آن جا که حضرت موسی و هارون، فرعون را به پروردگار عالمیان دعوت می کنند او از موسی و هارون می پرسد: «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى» (طه / ۴۹) «پروردگار شما دو تن کیست ای موسی؟!» حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه / ۵۰) حضرت در مقام معرفی پروردگار، این تعبیر را به کار برده اند، آن کسی که به هر چیزی به اندازه ظرفیتش لباس خلقت عطا کرد و سپس هدایتش نمود. «عطای خلقت» به موجودات، مملو کیت حقیقی آنها را برای مالک واقعی شان پدید می آورد و «هدایت آنها» دلالت بر تدبیر خالق مالک آنها دارد، پس در اصطلاح «رب» به عنوان وصفی برای حقتعالی، خلقت و در پی آن مالکیت و تدبیر نهفته است. علامه طباطبایی نیز پس از شرح و تحلیل این آیه می نویسد:

«ان الکلام اعنی قوله: «الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» مشتمل علی کونه تعالی رب کل شی لارب غیره فان خلقه الاشیا و ایجادها لها یستلزم ملکه لوجوداتها — لقیامها به — و ملک تدبیر امرها»^۱ این کلام که می فرماید: «پروردگار من کسی است که به هر چیزی خلقتش را اعطا سپس آن را هدایت کرد»، مشتمل بر این برهان است که حقتعالی رب همه چیزهاست و ربی غیر از او نیست. چون حقتعالی

^۱ طباطبایی، المیزان: ج ۱۴، ص ۱۶۷.

که هستی را آفرید و ایجاد کرد پس مالک وجود همه هستی است که به او وابسته اند و مالک تدبیر امر آن نیز هست.

آیاتی که پس از آیه مذکور، حضور مدبرانه حقتعالی را در هستی نشان می دهد و می فرماید « **الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا... * كُلُّوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ... * مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ** » (طه / ۵۳-۵۵) شاهد بر این مدعاست؛ گویی این آیات در مقام شرح و تفسیر آیه مذکور «آیه ۵۰» است که «رب» را از زبان موسی علیه السلام معرفی می کند و ارباب عقول را به هدایت و ربوبیت حقتعالی دلالت می نماید همان گونه که فرمود: « **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى** » (طه / ۵۴)

پنج: قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: « **قُلْ أُوْحِي إِلَيْكَ أَنَّ اللَّهَ أَبْنَىٰ رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ** » (انعام / ۱۶۴) شاید بتوان این آیه را در حکم غرر آیات در موضوع رب شناسی در قرآن دانست. از نظر این آیه، هر چیزی که مصداق شی باشد، مربوط است و حقتعالی «رب» اوست. - همان گونه که هر چیزی مخلوق است و حقتعالی خالق آن است: « **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** » (زمر / ۶۲) - به طور نمونه همه اوصاف جسمی انسان، در قوس صعود و نزول مربوط و خداوند ربّ آن هاست. در قوس صعود از بدو آفرینش انسان از نطفه به علقه به مضغه و ... گرفته تا رسیدن آدمی به طفولیت و به بلوغ که در این آیه اشاره فرمود « **ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ** » (حج / ۵) و یا حد کمال که گویی از آن با تعبیر « **وَ كَمَا بَلَغَ أَشُدَّهُ** » (قصص / ۱۴ و یوسف / ۲۲) یاد می کند در قوس نزول نیز در آیه که فرمود « **وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ** » (یس / ۶۸) «و به هر کس عمر دراز دهیم او را در آفرینش واژگونه می کنیم [و نیرویش را به ناتوانی، دانشش را به نادانی، و هوشیاریش را به فراموشی تبدیل می کنیم]» تا بدان جا که می فرماید: « **وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا** » (نحل / ۷۰ و حج / ۵) همه این اوصاف و احوالات مصداق شی و تحت ربوبیت حقتعالی قرار دارد با آن که در قوس نزول، نقص و کاستی به جای رشد و کمال پدید می آید.

باز حضور مدبرانه حقتعالی درباره اوصاف روحی و معنوی در دو طرف مثبت و منفی مانند: رحمت و عذاب، ابتلا و عافیت، عزت و ذلت، عطا و منع، هدایت و ضلالت و ... نیز غیر قابل انکار و در برخی از آیات به آن تصریح شده است. این اوصاف نیز - که در فصل های بعدی مشروح آن ها را خواهید دید - مصداق شی و در نتیجه مربوط حقتعالی به عنوان رب العالمین اند. به طور نمونه در آیاتی که می فرماید « **يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...** » (مدثر / ۳۱) **إِضْلَالٌ** و هدایت الهی نیز، ربوب حقتعالی هستند.

از این نمونه ها در دو طرف صعود و نزول در عالم هستی نیز جاری است مانند این آیات که می فرماید: « **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَدَى * وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى * فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى**

« (اعلی / ۱-۵) «منزه شمار نام پروردگارت را که از همگان برتر است* همان که موجودات را آفرید و اجزای آن ها را هماهنگ ساخت* و آن که برای آفریدگان حدی معین کرد و آن ها را به آن چه برایشان تقدیر کرده است، هدایت نمود* و آن که علوفه چراگاه ها را رویانید* سپس آن را خشک و تیره گون ساخت.»

در این آیات رویاندن علوفه در قوس صعود و سپس خشک کردن و تیره گون ساختن آن در قوس نزول، تحت ربوبیت حقتعالی خواهد بود که از تقدیر و هدایت تکوینی آن ها حکایت می کند. و قرآن در پاره ای از آیاتش آن را مایه ذکر برای خردمندان می شناسد.^۱ باز همین تعبیر «فَجَعَلْنَاهُ غَنَاءً» (مؤمنون / ۴۱) درباره عذاب ستمگران کافر به کار رفته که گرفتار صیحه آسمانی شدند و همچون خاشاک سرد و بی مقدار گشتند. در این موارد نیز باید ربوبیت حقتعالی را که کل هستی را در بر گرفته لحاظ گردد.

بنابراین، اگر ربّ به معنای تربیت - یعنی: انشاء الشی حالاً بعد حال الی حد کمال - باشد این نوع معارف وحی که در قوس نزولی در قلمرو انسان و غیر انسان بیان می دارد از قانون ربوبیت حقتعالی که همه هستی را زیر پوشش خود دارد، بیرون می رود و این استثنا با نص قرآن ناسازگار خواهد بود.

شش: در آیات شریفه قرآن تعبیر «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ...» (معارج / ۴۰) «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» (قریش / ۳) و نظایر آن ها آمده که ظاهراً مراد از آن مالکیت همراه با تدبیر این هاست نه آن که به معنای تربیت این اشیا باشد.

ضمن آن که از مجموع بررسی هایی که انجام گرفت می توان به ضعف دیدگاهی که «ربّ» را به معنای «مقیم» و آن را با وصف دائم الوجود بودن حقتعالی یکسان دانسته است، پی برد.

هفتم: در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز می توان معنای «ربّ» را دریافت از جمله حدیث امام علی و امام رضا علیهما السلام که می فرمایند:

«و ربّ اذ لا مربوب، حقتعالی ربّ بود آن گاه که مربوبی نبود»^۲

باز حدیث امام رضا علیه السلام که مرحوم صدوق در من لا یحضر و عیون الاخبار از کتاب العلل فضل بن شاذان چنین نقل می کند:

«ربّ العالمین، توحید له و تجمید [تحمید] و اقرار بانه هو الخالق المالك لا غیره^۳، رب العالمین بیان توحید حقتعالی است و ستایش و اقرار به این است که تنها او خالق مالک است.»

^۱. زمر / ۲۱.

^۲. ربک: صدوق، کتاب التوحید: ص ۴۲ و ۵۷.

^۳. همو، من لا یحضر: ج ۱، ص ۲۰ ضمن حدیث ۹۲۷ و عیون الاخبار: ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۱.

در تفسیر منسوب به مرحوم علی بن ابراهیم قمی نیز حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در آن «رب العالمین» را به «خالق المخلوقین» معنا کرده است.^۱

ظاهراً این روایت با آیه شریفه: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام/ ۱۰۲) همخوان است که در آن وصف خالقیت به عنوان علت برای ربوبیت آمده است. چون وصف، مشعر به علّیت است. به این معنا که رب ما یکتاست چون خالق ما یکتاست و خالق ما همان رب ماست.

حدیثی دیگر در عیون الاخبار از امام رضا علیه السلام است که می فرماید: مردی خدمت امام علی علیه السلام رسید و از تفسیر «الحمد لله رب العالمین» پرسید امام در آغاز الحمد لله را معنا می کنند و سپس می فرماید:

«ربّ العالمین و هم الجماعات من کل مخلوق من الجمادات و الحيوانات و اما الحيوانات فهو یقلبها فی قدرته و یغذوها من رزقه و یحوطها بکنفه و یدبر کلاً منها بمصلحته. و اما الجمادات فهو یمسکها بقدرته و یمسک المتصل منها ان یتهافت و یمسک التهافت منها ان یتلاصق و یمسک الماء ان تقع علی الأرض الاّ یاذنه و یمسک الارض ان تنخسف الاّ بامرہ انه بعباده لرؤوف رحیم.

و قال — علیه السلام — و ربّ العالمین مالکهم و خالقهم و سائق ارزاقهم الیهم من حیث یعلمون و من حیث لا یعلمون»^۲

«رب» در این روایات مشتمل بر معنای خالقیت، مالکیت و مدبریّت است. خالق واقعی که یکتاست پس همه آفریده ها در ذات و صفات و سایر شئون، مملوک و حقتعالی تنها مالک حقیقی آن هاست. این مالکیت حقیقی اقتضا می کند که بگوییم: پس تنها اوست که امور همه هستی را از هدایت، رزق، و به طور کلی إعطا به آن چه نیازمندند و دفع هر آن چه به زیان آنهاست، فرا خور مصلحتشان تدبیر می کند و حضور دائمی اش را در هر لحظه در هستی می نمایاند.

به نظر می رسد مفاد این روایات با آیه شریفه « رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه / ۵۰) که از زبان حضرت موسی (ع) نقل شده، موافق است.

مرحوم ملکی میانجی نیز که بر این باور است راه مناسب در تبیین معنای ربّ درنگ در خطبه ها و روایات معصومان علیهم السلام است، پس از ذکر چند روایت و خطبه در این باره چنین می آورد:

«ان معنی ربوبیته تعالی للعالمین، ایجادها علی نظام متقن و تنظیم حکیم علیم و ابقاؤها و إدامتها من حیث تربیتها و اصلاحها بعد ایجادها»^۳

^۱. قمی، تفسیر منسوب به قمی: ج ۱، ص ۲۸.

^۲. صدوق، عیون الاخبار: ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۰.

^۳. ملکی میانجی، مناہج البیان: ج ۱، ص ۱۱۵.

معنای ربوبیت حقتعالی برای جهانیان، ایجاد هستی بر نظام استوار و تنظیم حکیمانه آگاهانه و ابقا و تداوم آن با تربیت و اصلاح پس ایجاد آن است.»

در تحلیل این مفسر، ربوبیت هستی، مجموعه ای از «ایجاد»، «تنظیم» و «ابقای» هستی است. ایجاد آفرینش بر نظام استوار، تنظیم آن به صورت حکیمانه و آگاهانه و ابقای آن که با رشد و اصلاح همراه است.

این تحلیل، موافق با مفاد احادیث و نیز موافق با آیات آغازین سوره اعلی است که ظاهراً درباره تعریف «رَبِّكَ الْاَعْلٰی» فرمود: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ * وَ الَّذِي قَدَّرَ فِهْدٰی» (اعلی / ۲-۳) در این آیات، عنصر خلقت و ایجاد و سپس تنظیم و اصلاح آن ها با هدایت تکوینی و تشریحی در واژه ربوبیت حضور دارند.

از مجموع مباحث یاد شده می توان دو نتیجه اساسی گرفت:

یک: کلمه «رب»، چون از عرف فرهنگ عرب به حوزه قرآن وارد شد در یک شبکه معنایی وسیع قرار گرفت و بسی پر بار و ذو ابعاد گردید. به همین رو، باید با نگاهی نظام مند و پیوسته - و نه تجربه نگر و گسسته - به تعالیم وحی بنگریم تا معنای اصطلاحی این کلمه را در سازمان قرآن دریابیم.

دو: به نظر می رسد تعبیر «مالک مدبّر» می تواند حقیقت معنای «رب» را در سازمان قرآن نمایان سازد. با این توضیح که **اولاً:** این مالکیت، اعتباری (همانند مالکیت انسان ها) نیست بلکه حقیقی به معنای واقعی آن است؛ چون از خالقیت خداوند نشأت گرفته است، خداوندی که تنها خالق هستی - باز به معنای واقعی آن - است. پس مفهوم خالقیت در تعریف «رب» حضور دارد؛ بلکه چون با دقت در معنای خالص، تأمل کنیم معنای رب را در آن می یابیم همان گونه که در روایات یاد شده نیز بر آن تصریح شده بود. **ثانیاً:** هر خالق مالک و هر مخلوقی مملوک است. **ثالثاً:** چون تدبیر مملوک بدون علم، قدرت و ... مالک امکان پذیر نیست پس هر مالکی بنا به اندازه علم، قدرت و حکمتش، تدبیر مملوک خویش را به عهده دارد. اما درباره حقتعالی باید بر اطلاق علم، قدرت و حکمت (با انضمام رحمت و سایر اوصاف کمالیه) تأکید کنیم و آن ها را در فرآیند تدبیر در نظر آوریم. پس چون نیک در مفاد «مالک مدبر» بنگریم در این تعبیر، مالکیت حقیقی از ایجاد و خلقت و نیز مدبریّت حقیقی را در آن مشاهده خواهیم کرد که حکایت از اوصاف کمالی از علم و قدرت، جود و رحمت و حکمت حقتعالی دارد و از آن ها سرچشمه می گیرد بدون آن که در این مدبریّت نقصی باشد و یا بخشی از اجزا و اضلاع آفرینش و یا مرتبه ای از آن را فرو گذارد و یا مانع و رادعی در سر راه آن قرارگیرد. علامه طباطبایی نیز با تحلیل مالکیت حقیقی چنین می آورد:

«چون هیچ کدام از اجزای هستی در وجودش مستقل نیست و همواره نیازمند به حقتعالی است، پس در آثار وجودیش نیز مستقل نمی باشد و نیازمند به خداوند است. این آثار وجودی دلالت بر ملکیت و مدبریت حقیقی حقتعالی [در همه عرصه ها و لحظه ها] می کند.»^۱

به هر روی به جرأت می توان گفت: در واژه «رب» تمام اوصاف کمالیه حقتعالی نهفته است. از آن چه گفته آمد می توان به اقوال برخی از مفسران، مهر تأیید نهاد که در مقام تحلیل و بازشناسی ابعاد و زوایای «رب» به عنوان اسم و یا وصف برای حقتعالی، چنین آورده اند:

الف: «فان الربّ جمع جميع اسماء افعال الله المقدسه لان جميع افعاله تبارک و تعالی متشعبة من جهة تدبیره تعالی و تریبیه فی کل موجود بحسبه. فالرب مظهر الرّحمة و الخلق و القدرة و التدبیر و الحکمة فهو الشامل لما سواه تعالی: فانهم المربوبون له تعالی علی اختلاف مراتبهم.

فکم فرق بین الربوبیة المتعلقة برسوله الاکرم (ص) أو سائر الانبیا العظام أو الملائکة المقرّین و ما تعلق بسائر الناس. فالربوبیة لها مراتب تختلف باختلاف مراتب المربوب و المتعلق»^۲

«رب»، در بردارنده همه اسمای مقدسه برای مقام فعل خداوند است. چون همه افعال خداوند از تدبیر و ربوبیتش سرچشمه گرفته است که نسبت به هر موجودی به مرتبه خودش تحقق دارد. پس «رب» مظهر (و حکایتگر) رحمت، خلق، قدرت، تدبیر و حکمت خداست که همه هستی را در بر گرفته است. و چون همه هستی با اختلاف مراتبش مربوب خداوندند، به همین روست که می گوئیم ربوبیت حقتعالی نسبت به رسول اکرم یا سائر انبیا و فرشتگان مقرب بسیار متفاوت با ربوبیت خداوند نسبت به سایر انسان هاست؛ پس ربوبیت، نسبت به مراتب مربوبین سنجیده می شود و دارای مراتب گوناگون خواهد بود.

از همین جاست که می توان تدبیر و تربیت حقتعالی نسبت به مخلوقات را به دو نوع عمومی و اختصاصی تقسیم کرد، در بخش عمومی، خلق و رزق و هدایت همه عناصر هستی در آن چه مصالح آنهاست و موجب بقای آنان می شود. و تدبیر خصوصی برای اولیای خویش که آنان را با ایمان می پروراند و توفیق می دهد تا به کمال رسند و در این میان، موانع را از سر راه آنان بر می دارد.^۳

^۱ طباطبایی، المیزان: ج ۱، ص ۲۱.

^۲ سبزواری، مواهب الرحمن: ج ۱، ص ۲۶. ایشان در ادامه بحث خود می نویسند: «و لعل المراد بقوله تعالی: «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (مؤمنون/۸۸)... و قوله تعالی: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (أعراف/۱۸۵) و قوله تعالی: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس/۸۳) هی الربوبیة العظمی الالهیة فان التّغییرات و التّبدلات اللازمة لعالم الکون و الفساد؛ و الإفاضات الحاصلة منه تعالی علی العوالم هی عبارة عن الملکوت المضاف الیه تعالی. (همو، ج ۱، ص ۲۸)

^۳ ر. ک: آل سعدي، تيسير الکريم الرحمن: ج ۱، ص ۳۵.

ب: شاید راز این که همه دعاهای بندگان خدا در قرآن با «رب» آغاز شده در همین نکته نهفته باشد که هیچ اسم مقدسی برای حقتعالی بیش از «رب» سودمند تر و با لطف و عنایت بیش تر نسبت به بندگان نیست؛ چون که در آن طلب تدبیر از مالک حقیقی است تا از سر رحمت، لطف و حکمت حاجت مربوبش را تدبیر کند بدون آن که نسبت به حاجت ها و نیازهای وی جاهل و یا برای بر آوردن آن ها عاجز باشد.

ج: حقتعالی مالک مدبر علی الاطلاق است و هیچ مانع و رادعی در امر مالکیت و مدبریت او نخواهد بود. چون برخی مالکند اما از سر نادانی یا درماندگی و یا بخل، به تدبیر امور مملوک قیام نمی کنند. و برخی مدبرند اما مالک رقبه نیستند تا هر آن چه لازم است و می پسندند تدبیر کنند. لیکن چون حقتعالی از هر عیب و نقص مبرا است. تدبیر هیچ چیز را فرو گذار نمی کند و چون خالق واقعی است پس مالک حقیقی تمام ذات، صفات و شئون همه موجودات است.^۱

د: تدبیر حقتعالی برای نفع خودش نیست، با آن که این تدبیر همه هستی را در تمام اضلاع و شئون در بر می گیرد نقصانی در خزائن او پدید نمی آید، بغض و حرمان و منع در آن راه ندارد، این تدبیر بدون درخواست و قبل از سؤال صورت می گیرد بدون آن که پایان پذیرد.^۲

ه: خداوند سبحان، هستی را نیافرید تا آن را رها کند بلکه همه عوالم هستی و آفریده ها، با توجه و عنایت رب العالمین حفظ و بقا می یابند و پیوند بین خالق و خلایق در هر لحظه و در هر حال جاودانه برقرار است. درک این ربوبیت مطلقه، نقطه فارق و فصل الخطاب بین راه توحید کامل شامل با پندار تاریک نگری است که منشاء آن در عدم درک این حقیقت - به صورت شفاف - نهفته است.^۳

نکته ی آخر این که بر مبنای «رب» به عنوان «مالک مدبر» می توان مفاد آیه شریفه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را از نگاهی دیگر باز خوانی کرد و گفت: در عالم هستی هر موجودی در هر شرایطی که بسر برد چه از نگاه ما، رو به کمال باشد یا رو به نقصان رود و یا پاداش بیند و یا کیفر شود، باید از رب یکتایش، ستایش گردد، چون تدبیر حقتعالی بر اساس علم و حکمت و رحمت وجود و ... است و هیچ نوع احجاف و ظلمی در این تدبیر نخواهد بود. چون فرمود: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف / ۴۹) حقتعالی در همه عرصه های تدبیری خویش قائم به قسط است بدون آن که ذره ای و لحظه ای از آن تخطی کند. قرآن می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران / ۱۸) «خداوند که در

۱. صادقی، الفرقان: ج ۱، ص ۹۴.

۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب: ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. رک: سید قطب، فی ظلال القرآن: ج ۱، ص ۲۳.

کارهایش عدالت را بر پا داشته گواهی داده است که معبودی جز او برای پرستش نیست و فرشتگان و عالمان نیز برای آن گواهی داده اند. آری معبودی جز او که شکست ناپذیر و حکیم است، برای پرستش نیست»

معنای انحصاری «رب» در قرآن

از نظر لغت پژوهان و مفسران واژه «رب» به صورت مطلق جز برای حقتعالی به کار نمی رود و برای دیگران یا همواره با قید همراه است مانند «رب الدار» و یا به صورت جمع به کار می رود مانند «ارباب». برخی از قرآن پژوهان در توجیه این واقعیت چنین آورده اند:

چون مربی حقیقی همه هستی در تمام اجزا و اضلاع و ابعاد آن، فقط خداست پس هر نوع تربیت از ناحیه دیگران در حقیقت از تربیت حقتعالی سرچشمه گرفته است و به نوبه خود مجرای ربوبیت حقتعالی گشته است. بنابراین، چون رب حقیقی، فقط خداست و برای دیگران به صورت مجاز به کار می رود این مجاز، نیازمند به قرینه دارد که یا قیدی است که آن را همراهی می کند [مانند رب الدار] و یا در ساختار جمع [مانند ارباب] به کار می رود.^۱

برخی دیگر نیز نزدیک به همین توجیه، می نویسند:

«شاید منشاء عدم کاربرد این واژه به صورت مطلق برای غیر خداوند و کاربرد آن بدین شکل [به صورت مطلق] برای خداوند، برای افاده عمومیت در ربوبیت است. چون هرگاه متعلق حذف شود، افاده عموم می کند و منحصر در خداوند، خواهد بود. کاربرد این واژه به صورت اضافی نیز همانند «رب البيت» و «رب المشارق و المغرب» مبتنی بر دریافت آنها بوده است که گمان می بردند غیر از خدای سبحان، مربی حقیقی وجود دارد و یا آن که تنها در صورت ظاهری مربی به کار می رود هر چند در واقع آنان مربی نیستند»^۲

اکنون این پرسش مطرح است آیا در قرآن، واژه «رب» که گفتیم: از ماده «ر.ب.ب» است، به معنای قابل قبول آن بر غیر خدا اطلاق شده است یا خیر؟ یعنی: آیا «رب» به معنای بالتبع و غیرمستقل که خداوند آن را برای دیگران جعل کرده باشد - تا آن را معنای قابل قبول دانست نه معنایی که منشاء آن پندارزدگی و غیر واقعی است - برای غیر حقتعالی به کار رفته است یا خیر؟

پاسخ به این پرسش می تواند به درک ژرف تر از معنای «رب» و واژگان وابسته به آن مانند «اله» و «عبادت» کمک کند به نظر می رسد این ادعا درست است که بگوییم این واژه در قرآن به معنای مقبول آن، برای غیر حقتعالی استعمال نشده است؛ با آن که برخی دیگر از اوصاف حقتعالی به صورت قابل قبول آن، برای دیگران

^۱. ر. ک: شیخ بهائی، عروة الوثقی: ص ۱۱۲.

^۲. اصفهانی، مجد البیان: ص ۲۸۲.

به کار رفته است. مانند: تعبیر «ولی» که حقیقت آن به نحو اتم و اکمل و مستقل و بالذات برای حقتعالی است همانند این آیه که فرمود: « وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ » (شوری / ۲۸) با آن که با ساختار جمله از ضمیر فصل و تأکید، ولایت را درباره حقتعالی منحصر دانست اما دیگران را نیز به نوبه خود به صورت بالتبع در طول ولایت خویش قرار داد؛ مانند این آیه شریفه که فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ » (مائده / ۵۵) در این آیه ولایت برای رسول مکرم اسلام و امیر مؤمنان^۱، به تبعیت و اذن حقتعالی قرار داده شده است. یا تعبیر «رزق» که درباره حقتعالی با عبارت «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات / ۵۸) یاد کرد با آن که شکل بندی جمله از اصالت و انحصار رازقیت برای خداوند خبر می دهد، با این وصف «الوالد» را رازق نامید و فرمود: « وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ » (بقره / ۲۳۳) چون، پدر مجرای رزق و به صورت تبعی از رازق بالذات به فرزندش رزق می دهد. باز هم در قرآن از این نمونه ها می توان یافت. اما درباره وصف «رب» چنین نیست که خداوند به کسی این سِمَت را به صورت بالتبع عطا کرده باشد. چه رسد به صورت بالذات که هیچ وصفی از اوصاف حقتعالی بدین صورت برای کسی قرار داده نشده است. بلکه این نوع جعل (مستقل) در درون خود متهافت و با عقیده توحید منافات دارد.

البته این اسم یا وصف به معنای منفی آن درباره غیر حقتعالی به کار رفته یعنی مواردی که از ناحیه حقتعالی جعل نشده که از دو حال بیرون نیست، یا چیزی جز پندارهای مشرکان نیست و قرآن از نظر آنان این وصف را آورده تا پندار زدایی کند و باورشان را ابطال نماید و یا به زبان عرف جامعه سخن می گوید بدون آن که آن را تأیید کند، نمونه اول مانند این آیات که از زبان حضرت یوسف علیه السلام به هم زندانیان خود فرمود: «یا صَاحِبِی السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (یوسف / ۳۹-۴۰) «ای دو همدم زندان، آیا خدایان پراکنده شایسته پرستش اند یا خداوند یکتا که بر همه موجودات چیره است؟ شما به جای خدا جز نام هایی را که خود و پدرانانتان آنها را نامگذاری کرده اید و حقیقتی ندارند، نمی پرستیدید، خداوند برای آن ها هیچ برهانی فرو نفرستاده است؟»

حضرت یوسف علیه السلام ارباب متفرق را اسم های تو خالی می داند که بدون واقعیت اند چون تنها در پندار مشرکان به عنوان رب تلقی شده اند اما در واقعیت بیرونی هیچ سِمَتی از ربوبیت ندارند - مانند کسی که سراب را آب می بیند و در حالی که واقعیت بیرونی چنین نیست - چون هیچ منطق عقلانی و وحیانی وجود ارباب

^۱ اوصاف یاد شده بر اساس روایات متواتر، درباره امام علی علیه السلام است. (ر. ک: نجارزادگان، تفسیر تطبیقی، کتاب دوم: ص ۴۰-۳۸)

متفرق را اثبات نمی کند. نمونه دوم باز قول حضرت یوسف است که می فرماید: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...» (یوسف / ۴۲) که حضرت در آن با زبان همان قوم سخن می گوید.

نمونه دیگر از معنای منفی «رب» در این آیه شریفه است که فرعون از سر استکبار خود را ربّ پنداشت و گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات/ ۲۴) هیچ منطقی این ادعا را تأیید نمی کند جز خوی برتر جویی و جهالت فرعون که چنین ادعای واهی را مطرح ساخته است.

موارد دیگری نیز که در آیات قرآن به چشم می خورد از باب اطلاق ربّ از ناحیه حقتعالی برای دیگران به صورت مثبت و بالتبع نیست. در این جا این موارد را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

یک: در برخی از آیات قرآن، واژه «ربا، یربو، یربی، ربوة و ...» به کار رفته است مانند آیه شریفه «كَمْثَلِ جَنَّةِ بَرَبُوتٍ» (بقره / ۱۶۵) و آیه «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» (حج / ۵) و آیه «يَمْحَقُ اللَّهُ الرُّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ» (بقره / ۲۷۶) این نمونه ها و موارد مشابه آن از ماده «ر. ب. و» است. هیچ کس از لغت شناسان و مفسران - تا آن جا که می دانیم - «رب» را از ماده «ر. ب. و» و هم معنا با این ماده ندانسته است. تا با این آیات هم معنا گردد. ابن فارس^۱ و راغب^۲ و دیگران، «ر. ب. و» را به معنای زیادت، نمو و غلّو معنا کرده می نویسند: «ربا الشی یربو، زیاد شد و برآمد» به همین رو، الربوة و الربوة به مکان بلند اطلاق می شود.^۳

دو: تعبیر «ربائب» در آیه شریفه که می فرماید: «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ» (نساء / ۲۳) ربائب جمع ربیبة از ماده «ر. ب. ی» است. نوعاً لغت پژوهان مانند راغب اصفهانی و مفسران «رَبّه» را با «رباه» هم معنا و اصل هر دو را «تربیة» می دانند.^۴ و آن را به انشاء الشی حالاً الی حد التمام معنا می کنند. در این معنا گویی مرد (زوج) دختر همسرش را به رشد و بلوغ می رساند. لیکن این معنا خطاست پیش از این گفتیم: «ر.ب.ب.» با «ر.ب.ی.» از یک ریشه به معنای «تربیة» نیستند. چون در ماده «ر.ب.ب.» ملکیت نهفته است اما در تعبیر «ربیبة» مفهوم «ملکیت» حضور ندارد و شوهر زن، مالک مدبر دختر وی نیست بلکه تنها مربی یعنی پرورش دهنده اوست. یعنی مالک تدبیر است نه مالک مدبر.

^۱ ابن فارس، مقاییس اللغة: ص ۳۶۱.

^۲ راغب، مفردات الفاظ القرآن: ص ۳۴۰.

^۳ همو: ص ۳۴۰؛ و نیز نک: مصطفوی، التحقيق: ج ۴، ص ۳۴-۳۵.

^۴ به طور نمونه ر. ک: مفردات الفاظ القرآن: ص ۳۴۰؛ طوسی، التبیان: ج ۳، ص ۱۵۸؛ طبرسی، جوامع الجامع: ج ۱، ص ۲۴۷؛ فخر رازی، مفاتیح

الغیب: ج ۱۰، ص ۲۸؛ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۵، ص ۱۱۳.

در این میان برخی مانند ابن فارس «ربیة» را از ماده «ر.ب.ب» دانسته و ربّ را به معنای اصلاح شی و قیام بر امر آن معنا کرده است. در این صورت، به همسر زن «راب» اطلاق می شود. چون «يقوم على امر الربیة، چون برای اصلاح امور ربیة اقدام می کند»

در این صورت امکان دارد قرآن کریم به زبان عرف عرب سخن گفته و این تعبیر را از آنان اخذ کرده باشد نه آن که حقتعالی واژه «ربائب» را برای دختران همسر جعل کرده باشد.

سه: واژه «ربیانی» قرآن کریم درباره پدر و مادر تعبیر «ربیان» را به کار برده می فرماید: «قُلْ رَبُّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (إسراء / ۲۴) این واژه از ناحیه حقتعالی جعل شده است. همه مفسران فریقین این کلمه را از ماده «ر.ب.ی» و مشتق از «تربیت» دانسته اند و در معنای آن گفته اند: «التربية هي التّمنية: تربیت عبارت از رشد و نمو است.»^۱ قرآن در این آیه به بندگانش یاد می دهد درباره پدر و مادر دعا کنند و از حقتعالی بخواهند بر آنان رحمت آورد همان گونه که آنان بر ما رحمت داشته اند و ما را در حالی که کودک بودیم پروراندند. بنابراین، این واژه با کلمه «رب» از «ر.ب.ب» پیوندی ندارد.

چهار: تعبیر «تربک» در این آیه شریفه که فرمود: « قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبَّثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ » (شعراء / ۱۸) این آیه، مواجهه حضرت موسی را با فرعون گزارش می دهد که در آن چون حضرت موسی پیامش را به فرعون رساند، فرعون در واکنش به حضرت می گوید: « أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا » (شعراء / ۱۸) هر چند این تعبیر از فرعون است ولی باید دید آیا اطلاق «رب» در این جا به معنای مثبت آن بر غیر حقتعالی به کار رفته است یا خیر؟ «ترب» از باب تفعیل از ماده «ر.ب.ب» نیست بلکه مانند مورد قبلی از ماده «ر.ب.ی» از «ربا، یربی» است به همین دلیل در آیه، تعبیر «ألم تُربِّک» به کار نرفته است.

مفسران در این آیه شریفه نیز آن را مشتق از «تربیت» گرفته اند،^۲ فرعون بر حضرت موسی منت می نهد و می گوید: آیا تو همان کسی نیستی که کودک بودی و ما تو را پرورندیم و به حد بلوغ رساندیم؟ ادامه مناظره حضرت موسی با فرعون برای درک معنای «رب» و عبادت راهگشاست. آن جا که حضرت موسی می فرماید: «وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ » (شعراء / ۲۲) و حضرت می فرماید: این چیزی که تو آن را

۱. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان: ج ۶، ص ۶۳۲؛ همو، جوامع الجامع: ج ۲، ص ۳۲۴؛ رازی، روض الجنان: ج ۱۲، ص ۲۱۱؛ کاشانی، منهج الصادقین: ج ۵، ص ۲۶۷؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق: ج ۷، ص ۳۸۱؛ شیرازی، تقریب القرآن: ج ۳، ص ۳۰۱؛ بیضاوی، انوار التنزیل: ج ۳، ص ۲۵۲؛ ابن عجبیه، البحر المدید: ج ۳، ص ۱۹۲؛ بروسوی، روح البیان: ج ۵، ص ۱۴۹؛ زهلی، التفسیر المنیر، ج ۱۵، ص ۵۵؛ ابن عاشور، التحریر و التنویر: ج ۱۴، ص ۶۰.

۲. ر.ک: طوسی، التبیان: ج ۸، ص ۱۲؛ طبرسی، جوامع الجامع: ج ۳، ص ۲۵۳؛ همو، مجمع البیان: ج ۷، ص ۲۹۳؛ رازی، روض الجنان: ج ۱۴، ص ۳۱۱؛ لاهیجی، تفسیر لاهیجی: ج ۳، ص ۳۶۲؛ بیضاوی، انوار التنزیل: ج ۴، ص ۱۳۵؛ زمخشری، الکشاف: ج ۳، ص ۳۰۵؛ زهلی، التفسیر المنیر: ج ۱۹، ص ۱۳۱.

نعمتی از خود بر من می خوانی و مرا به کفران آن سرزنش می کنی، این نعمت نبود بلکه تسلط جبارانه بود که نسبت به من و به همه بنی اسرائیل روا داشتی. آری! برده گرفتن مردم و ظلم و زور چه نعمتی است؟! در واقع عبارت حضرت موسی استفهام انکاری است... یعنی تو با ولایت ظالمانه خود را ولی نعمت ما به ظلم و زور کرده ای. فرعون هم که در برابر این استدلال پاسخی نداشت چنین پرسید تو که می گویی «إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/ ۱۶) بگو بدانم، «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/ ۲۳) حضرت نیز رب العالمین را چنین معرفی کرد: «قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتْ إِلَّا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (شعراء/ ۲۴-۲۹) «گفت: رب آسمان ها و زمین و هر آن چه بین آن هاست. اگر اهل یقین هستید * فرعون به کسانی که پیرامونش بودند [از روی تمسخر] گفت: آیا نمی شنوید [که وی چه می گوید] * موسی گفت [پروردگار جهان ها] همان پروردگار شما و پدران نخستین شماست * فرعون [به اطرافیان] گفت: همانا این پیامبران که به سوی شما فرستاده شده، دیوانه است * موسی [ادامه داد و] گفت: [پروردگار جهان ها] همان پروردگار مشرق و مغرب و هر آن چه بین آن هاست؛ اگر عقل خود را به کار گیرید * فرعون گفت: اگر معبودی غیر از من برگیری تو را در زمره زندانیان قرار خواهم داد»

در این آیات «رب العالمین» از زبان کلیم الله بر اساس مدبریت معرفی شده است هر چند لازمه مدبریت حقتعالی، اصلاح و «تربیت» اشیاء یعنی انشاء چیزی از حالی به حال دیگر تا حد کمال - در صورت وجود مقتضی - وجود دارد.

علامه طباطبایی نیز پس از شرح و تفسیر این آیات آن را جمع بندی کرده و می نویسد:

«و فی ذلك تعریف لرب العالمین بآئه المدبر الواحد الذی یدل علیه التّدبیر الواحد فی جمیع العالمین؛ در این آیات رب العالمین به مدبر یکتا معرفی شده است که نظام تدبیر واحد در تمام هستی، بر یکتایی اش دلالت می کند.»^۱

در تحلیل واژه «رب» در این آیات باید فضای فکری فرعونیان و مصریان را در نظر گرفت که پیش از این درباره سخن گفتیم.

پنج: اصطلاح «ربانین»، این واژه در سه مورد در قرآن به کار رفته است. در آیه ۷۹ سوره آل عمران که می فرماید: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ

^۱ طباطبائی، المیزان: ج ۱۵، ص ۲۷۲.

لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ « (آل عمران / ۷۹-۸۰) و در این آیه که می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (مائده / ۴۴) و بالاخره در این آیه است که می فرماید: « وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ * لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ » (مائده / ۶۲-۶۳) در آیه نخست از حکمت رسالت انبیا سخن می گوید. انبیا با کتاب و حکمت آمدند تا انسان های ربّانی بسازند، در مورد بعد قرآن از ربّانیتون از اهل کتاب تمجید می کند چون بر طبق تورات داوری می کردند و در مورد سوم از جمله وظایف آنان را بازداشتن دیگران از سخنان گناه آلود و خوردن نامشروع می داند.

برخی مانند ابو عبیده بر این نظرند که این کلمه عربی نیست بلکه عبری یا سریانی است.^۱ و برخی مانند قرطبی تصریح کرده اند که این لفظ بنا به قول صحیح، عربی است.^۲ قرآن پژوهان نوعاً متعرض این بحث - عربی یا غیر عربی این کلمه - نشده اند.

دیدگاه های مفسران درباره ریشه این واژه - فارغ از افرادی که تنها به ذکر آرا اکتفا کرده اند^۳ و یا مصادیقی از معنا را برای آن تعیین کرده اند مانند «فقیه عالم، علم حکیم، حکیم تقی^۴ و ...» - به دو گروه عمده تقسیم می شود: **گروه اول:** آنان که «ربانیتین» را جمع «ربّانی» می دانند که از باب «رَبَّه، رَبَّه، رَبَّه» فیهو رابّ به معنای اذا دبره و أصلحه است. بر این اساس این که قرآن می فرماید: «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ» یعنی يُدَبِّرُونَ أَمْرَ النَّاسِ و يُصْلِحُونَهَا، امر مردم را تدبیر کنید و اصلاح نمایید. پس «ربّان» صیغه مبالغه «رابّ» است و «الف و نون» برای مبالغه به آن افزوده شده است. مانند: عطشان یا ربّان که «الف و نون» در آن ها برای شدت و تشنگی یا سیرابی است.^۵ در این صورت مانند تعبیر: «رَبَّانِ السَّفِينَةِ، ناخدای کشتی» است که امر کشتی را تدبیر و اصلاح می کند.

این معنا از برخی از مفسران کهن نقل شده اما در بین مفسران جدید تقریباً متروک مانده است. برخی ریشه این واژه را رِبَا، رَبَّه دانسته اند که در آن «باء» قلب به «یاء» شده و «ربانیتین» را تربیت کنندگان معنا کرده اند و

^۱ به نقل از فخر رازی، مفاتیح الغیب: ج ۸، ص ۲۶۹؛ فیروزآبادی نیز بر همین نظر است: ر.ک: فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج ۱، ص ۷۰؛ راغب اصفهانی نیز آن را نقل کرده است: راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۷.

^۲ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۲، ص ۲۰۰.

^۳ مانند فخر رازی. (ر.ک: رازی، مفاتیح الغیب: ج ۸، ص ۲۶۹)؛ طوسی، تبيان: ج ۲، ص ۵۱۱.

^۴ مانند قرطبی (ر.ک: قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۲، ص ۲۰۰).

^۵ ابن جریر، جامع البيان: ج ۳، ص ۲۳۴؛ طبرسی، مجمع البيان: ج ۲، ص ۷۸۲؛ قرطبی از قول مبرد و نحّاس و نیز همین معنا را نقل می کند. ر.

ک: قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۲، ص ۲۰۰.

برخی هر دو معنای اصلاح و تربیت را در این واژه دخیل می دانند.^۱ ازهری نیز اصل این واژه را از «رب» می داند و در معنای آن می نویسد: «كانوا يرُبُّون المتعلِّمين بصغار العلوم قبل كبارها، دانش پژوهان را با علوم خرد، پیش از دانش های کلان، رشد می دهند»^۲ در تفسیر البحر المدید نیز در شرح این واژه عبارت چنین آورده است: «تُرَبُّونَ النَّاسَ بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْهِمَّةِ وَالْحَالِ، مردم را با علم و عمل و همت ورزی و نشاط، رشد می دهند.»^۳

در هر صورت از دیدگاه این گروه کلمه «ربانی» از «رب، یرب» به معنای مصلح و کسی است که به امر اصلاح و تعلیم مردم قیام می کند. گروه دوم: این گروه «ربانی» را منسوب به «الرب، رب العالمین» می دانند، در این صورت اصل در این ترکیب «رَبِّي» («ربّ بالانضمام یای نسبت) بوده و «الف و نون» برای مبالغه به آن افزوده شده است.^۴ مانند رَقَبانی برای کسی که گردن او دراز است یا لَحیانی، برای کسی که محاسن بزرگ دارد. بنابراین معنای این کلمه «العارف بالله» یا «شدید التمسک بدین الله و طاعته» خواهد بود کسی که اختصاص و ارتباطش با ربّ العالمین شدید و اشتغالش به اطاعت و عبادت حقتعالی بسیار است. این شدت و کثرت با توجه به آیه ۷۹ سوره آل عمران که فرمود: «كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» با سرو کار داشتن با کتاب خدا از تعلیم کتاب خدا و تداوم در قرائت و تدبّر در آن حاصل می آید.

بشری که خداوند به او کتاب آسمانی و مقام داوری و نبوت می دهد هرگز نمی گوید: بنده من شوید بلکه به آنان می گوید: شما که با کتاب خدا سرو کار دارید و آن را به دیگران آموزش می دهید، بکوشید از اصول معارف الهی در کتاب خدا و احکام و فضائل اخلاقی آن سیراب شوید تا متصف به عالم ربانی گردید.

این معنا برای «ربانی» نسبت به قول اول درست تر بلکه در آن متعین است چون: اولاً: از رسالت انبیا در بیان تقابل بین تعبیر «كُونُوا رَبَّائِيِّنَ» با «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنِّسِينَ أَرْبَابًا» (آل عمران / ۸۰) در می یابیم که انبیا از مردم می خواهند هر چه بیش تر به ربّ العالمین یکتا، متصل شوند و موحد گردند نه آن که به ارباب گوناگون تن دهند. اساس دعوت کتاب های آسمانی، توحید و گرایش هر چه بیش تر به آن است

^۱ ر. ک: مکارم شیرازی، نمونه: ج ۲، ص ۷۲۴.

^۲ به نقل از هروی، غریبین: ج ۳، ص ۶۹۸.

^۳ ابن عجبیه، البحر المدید، ج ۶، ص ۳۷۳.

^۴ ر. ک: سیبویه به نقل از فخر رازی، مفاتیح الغیب: ج ۸، ص ۶۹؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط: ج ۱، ص ۷۰؛ ابن اثیر، النهایه: ج ۲، ص ۱۸۱؛

زمخشری، الکشاف: ج ۱، ص ۳۷۸؛ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۲، ص ۲۰۰؛ طبرسی، جوامع الجامع: ج ۱، ص ۱۸۶؛ ابن میثم، شرح نهج

البلاغه: ج ۵، ص ۳۲۳؛ بیضاوی، انوار التنزیل: ج ۲، ص ۳۵؛ سیوطی و المحلی، تفسیر جلالین: ج ۱، ص ۶۳؛ بروسوی، روح البیان: ج ۲، ص ۵۵؛

فیض کاشانی، الصافی: ج ۱، ص ۳۵۰، بلاغی، آلاء الرحمن: ج ۱، ص ۳۰۳؛ سید قطب، فی ظلال القرآن: ج ۱، ص ۴۲۰؛ ابن عاشور، التحریر و

التنویز: ج ۳، ص ۱۴۰؛ طباطبائی، المیزان: ج ۳، ص ۲۷۶، آبیاری، الموسوعه القرآنیه: ج ۹، ص ۲۳۹.

^۵ به تعبیر علامه بلاغی که می گوید: «فالربانی هو المتعلق فی احواله و معارفه و أعماله بالانتساب الی الله مولاة رب العالمین فیما یحبّه و یرضیه» ر. ک:

آلاء الرحمن: ج ۱، ص ۳۰۳.

تا عالم ربّانی تربیت کند. ثانیاً: همان گونه که علامه بلاغی می گوید: «اگر ربّانی از «ربّان» - به معنای مصلح و مدبر - گرفته شده باشد نیازی به «یاء» نسبت ندارد و باید در تعبیرات آیات که به صورت جمع آورده «ربّانین» می بود»^۱ ثالثاً: باز بنا به سخن علامه بلاغی، انبیا نیامدند تا به هر کدام از آحاد مردم بگویند: «کوئوا مدبّرین لأمر الناس فی الولاية بالاصلاح، شما امر مردم را به عهده بگیرید و اصلاح آنان را، تدبیر کنید» این مقام تنها برای افرادی خاص از پیروان انبیا خواهد بود با آن که آیه شریفه از اطلاق دعوت انبیا نسبت به همه مردم سخن می گوید و می فرماید: « ما کان لبشرٍ أن یؤتیة الله الکتابَ و الحکمَ و النبوةَ ثم یقول للناس ... » (آل عمران / ۷۹) و دلیلی بر تخصیص مردم در این آیه - به این که برخی از آنان که مخاطب انبیایند و به آنان دستور داده شده که مصلحان و مدبران گردند - در دست نیست.^۲ در برخی از تفاسیر کهن «ربّانین» به علما معنا شده است^۳ که قریب به همین دیدگاه دوم است. البته این نکته نا گفته نماند که کسی که عالم ربّانی شد یعنی در معارف و اعمال و احوالش به رب العالمین منسوب گردید و زندگی اش بر مدار آن چه که خداوند دوست می دارد و خشنود است، سپری گردد، قطعاً برای اصلاح امور مردم نیز قیام می کند.

شش: «ربّیون». این واژه در این آیه به کار رفته است: « وَ کَأَیْنٍ مِنْ نَبِیِّ قَاتِلَ مَعَهُ رَبِّیُونَ کَثِیْرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِیْلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکَانُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِیْنَ * وَ مَا کَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِی أَمْرِنَا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ » (آل عمران / ۱۴۶-۱۴۷) «و چه بسیار پیامبرانی که انبوهی از مردان الهی همراه آنان پیکار کردند و در برابر گزندهایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و نالان نگشتند بلکه شکیبایی کردند و خدا شکیبایان را دوست می دارد* و آنان سخنشان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهان ما را و زیاده روی ما را در کارمان بر ما ببخشای و گام هایمان را استوار بدارد و ما را بر مردم کفر پیشه پیروز گردان»

برخی از لغت پژوهان و مفسران این واژه را جمع «ربّی» به معنای جماعات فراوان معنا کرده اند چون اصل این کلمه از «الربّیه» به معنای جماعت است.^۴

جمع دیگر «ربّیون» را مانند «ربّانین» دانسته اند.^۵ در این صورت هر دو احتمال درباره ربّانین در مورد این واژه نیز مطرح است که گفتیم قول دوم صحیح به نظر می آید. برخی از بزرگان اهل ادب نیز معنای دوم را در این

^۱ ر. ک: بلاغی، آلاء الرحمن: ج ۱، ص ۳۰۳.

^۲ همو.

^۳ قمی، تفسیر منسوب به قمی: ج ۱، ص ۱۰۶.

^۴ ر. ک: هروی، غریبین: ج ۳، ص ۶۹۹.

^۵ ر. ک: راغب، المفردات الفاظ القرآن: ص ۳۳۷؛ ابن جریر، جامع البیان: ج ۳، ص ۲۳۵.

باره متعین می دانند.^۱ فراهیدی نیز می نویسد: «رَبُّونَ الذِّینَ صَبَرُوا مَعَ الْاَنْبِیَاءِ، نَسَبُوا اِلَى الْعِبَادَةِ وَ التَّأَلُّهُ فِی مَعْرِفَةِ الرَّبُّوبِیَّةِ لِلَّهِ رَبِّیُّونَ، کَسَانِی هَسْتَنْدَ کَه دَر صَفِّ اَنْبِیَاءِ [برای رسیدن به هدف] شکیبایی کردند، آنان به عبادت خدا منسوبند و در شناخت نسبت به ربوبیت حقتعالی متأله اند.»^۲

حاصل آن که در نگاه بدوی امکان دارد گمان کنیم، حقتعالی «رب» از ماده «رب.ب» را برای غیر خود به کار برده و به طور تبعی این واژه را برای آنان قرار داده است؛ همان گونه که برخی از اسماء و صفات خویش مانند «ولی»، «رازق»، «ناصر» و ... را برای دیگران بدین شکل به کار برده و آنان را به عنوان مظهر این نام ها قرار داده است. اما با بررسی دقیق تر به این نتیجه می رسیم که این تعبیر در قرآن برای دیگران به کار نرفته جز مواردی که از نظر گاه مشرکان نقل شده تا پندار زدایی کند و یا به زبان عرف جامعه سخن می گوید بدون آن که آن را تأیید کند با چند قرینه می توان بر این نظریه تأکید کرد از جمله، قرآن می فرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (مریم / ۶۵) «[اوست] پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه میان آن دو است پس فقط او را پرستش کن و بر پرستش او شکیبیا باش، آیا برای او همانمی [که تدبیرکننده جهان هستی و درخور پرستش باشد] می شناسی» اگر عدم همانمی با حقتعالی در این آیه، بر واژه «رب» باشد می توان گفت این اسم بر هیچ کس نهاده نشده است. در آیه دیگر فرمود: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم / ۹۳) «هیچ کس در آسمان ها و زمین نیست جز اینکه [روی به سوی خدا دارد و] بنده ای در حضور اوست» اگر، همه هستی، عبد خدایند و پس هیچ بهره‌ای از ربوبیت ندارند تا بتوان بر آنها نام «رب» گذاشت. به همین رو باید گفت: اگر در برخی از روایات، خطاب به خداوند تعبیر «ربّ الارباب» به کار رفته^۳ مراد از «ارباب» معنای عرفی آن است که در زبان عمومی مردم به کار می رود نه آن که همانند تعبیر «ناصر ناصران یا رزّاق رازقان و...» باشد که به درستی می توان درباره افراد و حقتعالی (در کاربرد دینی آن) به کار برد. به هر روی، دست کم، مشرکان که واژه ارباب را برای بت ها به کار می بردند تنها اسمی بود که بر اثر تقلید نیاکان، بر بت ها می نهادند آن هم، اسم بدون مُسمّی بدون آن که معنا و محتوا داشته باشد. این حقیقتی است که حضرت یوسف (ع) به مشرکان، گوشزد کرده است.^۴ شاید به همین روست که در چند آیه از قرآن، تعبیر «تنزیه اسم رب» به کار رفته با که برای هیچ کدام از اسماء و صفات خداوند این تعبیر در قرآن نیامده است. مانند این آیه که فرمود: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی / ۱) و یا «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (واقعه/ ۷۴)

^۱ مانند: ابن فارس، ترتیب مقایس اللغه: ص ۳۵۶.

^۲ فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ج ۱، ص ۶۴۰.

^۳ مانند دعای امام سجاد (ع) در روز عرفه، نک: صحیفه سجاده، دعای ۴۷.

^۴ یوسف / ۴۰ - ۳۹.

و ۹۶) شاید تنزیه اسم ربّ در این آیات و نظایر آن به این روست که برای هیچ کس این اسم روا نیست نه به صورت بالذات و نه به صورت تبعی و غیر مستقل. این اسم - همانند اسم الله - تنها برای حقتعالی است. هر چند استفاده این معنا از آیات یاد شده - تا آنجا که می دانیم - در هیچ کدام از تفاسیر و روایات، مطرح نشده است^۱ اما به عنوان یک احتمال می توان در معنای این آیات مد نظر آورد.^۲

^۱ عموماً مفسران بر این باورند که مراد از اسم در این موارد، مسمی است و معنای آن تنزیه خداوند از هر نوع سوء و شرک و انجام هر نوع کار قبیح و باطل است. خلاصه، مراد، تسبیح خداوند یعنی تنزیه او از هر آن چه که سزاوار وجود اقدسش نیست و مشرکان و پندارزدگان به آن گرفتار آمده اند. به طور نمونه ر. ک: ؛ طبرسی، مجمع البیان: ج ۱۰، ص ۵۲۷؛ بیضاوی، انوار التنزیل: ج ۵، ص ۲۴۳؛ رازی، روض الجنان: ج ۱۹، ص ۳۹۶؛ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن: ج ۱۸، ص ۲۳۵، آلوسی، روح المعانی: ج ۱۴، ص ۱۴۱. در این صورت «باسم» به این معناست: در حالی که در این تنزیه از اسم او استعانت می شود و یا در کسوت اسم، تنزیه حقتعالی صورت می پذیرد.

^۲ شاهد آن هم حدیثی است که در مصادر اهل تسنن از ابوهریره نقل شده که می گوید: «لا یقل المملوک لسیّده ربّی کره ان یجعل مالکة ربّاً» (ر.ک: ابن اثیر، النهایه: ج ۲، ص ۱۷۹۹)